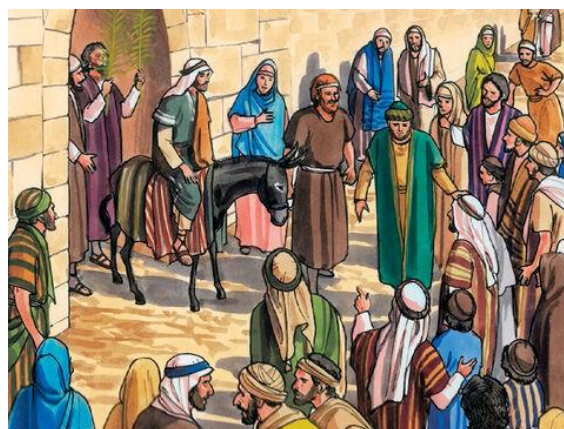


چون به اورشلیم نزدیک شدند و به بیت‌فاجی در دامنه کوه زیتون رسیدند، عیسی دو تن از شاگردان خود را فرستاده، 2 به آنان فرمود: «به دهکده‌ای که پیش روی شماست، بروید. به محض ورود، الاغی را با گره‌اش بسته خواهید یافت. آنها را باز کنید و نزد من آورید. 3 اگر کسی سخنی به شما گفت، بگویید: «خداوند بدانها نیاز دارد،» و او بی‌درنگ آنها را خواهد فرستاد. 4» این امر واقع شد تا آنچه نبی گفته بود تحقق یابد که: «5 به دختر صهیون گویید، "هان پادشاهت نزد تو می‌آید، فروتن و سوار بر الاغ، بر گره الاغ". 6 آن دو شاگرد رفتند و طبق فرمان عیسی عمل کردند. 7 آنان الاغ و گره‌اش را آوردند و ردهای خود را بر آنها افکندند و او بر ردها نشست. 8 جمعیت انبوهی



نیز ردهای خود را بر سر راه گسترده و عده‌ای نیز شاخه‌های درختان را بریده، در راه می‌گسترده. 9 جمعیتی که پیشاپیش او می‌رفتند و گروهی که از پس او می‌آمدند، فریادکنان می‌گفتند: «هوشیانا بر پسر داوود!» «مبارک است آن که به نام خداوند می‌آید!»

«هوشیانا در عرش برین!» 10 چون او وارد اورشلیم شد، شور و شوق همه شهر را فرا گرفت. مردم می‌پرسیدند: «این کیست؟» 11 «و آن جماعت پاسخ می‌دادند: «این است عیسی پیامبر، از ناصره جلیل!»

فروغ فرخزاد در سال ۱۹۳۴ در تهران به دنیا آمد و از سن کودکی استعداد خاصی در شعر از خود نشان داد. در دوران و جامعه‌ای که زنان اغلب محدود به حوزه‌های خانگی بودند، او از نقش‌های سنتی خارج شد و خود را وقف هنرش کرد. اشعار او انقلابی بود - آنها عشق، اشتیاق، تنهایی و زندگی درونی زنان در یک جامعه مردسالار را مورد بحث قرار می‌دادند. فروغ فرخزاد آرزوی دنیایی بهتر را داشت. و با این حال همه چیز کاملاً متفاوت رقم خورد. فروغ فرخزاد در اوج کار خود در یک سانحه رانندگی درگذشت. او فقط ۳۲ سال داشت. خیلی ها قبل از او و بعد از او رویای دنیایی بهتر را داشتند. و سؤالی که امروز می‌خواهیم از خود بپرسیم این است: آیا عیسی نیز یکی از این افراد بود؟ به عبارت دیگر، او دنیای بهتری را می‌خواست، اما متأسفانه به دلیل شرارت مردم به طرز غم‌انگیزی شکست خورد.

در ابتدا به نظر می‌رسید که چنین است. زیرا او ابتدا سواره و با شکوه بسیار به شهر اورشلیم آمد. در ابتدا به نظر می‌رسید همه چیز یک پایان باشکوه دارد! به نظر می‌رسید که عیسی سرانجام شرارت مردم را شکست می‌دهد و از آن به بعد صلح برقرار خواهد شد. همانطور که می‌دانیم اوضاع به گونه‌ای دیگر رقم خورد. به جای یک مهمانی بزرگ، یک پایان ناگهانی رخ داد و رویای یک دنیای جدید شکست انگیز با آهی بدبختانه روی صلیب به پایان رسید. اما به زودی متوجه می‌شویم که عیسی با تمام قهرمانان تاریخ کاملاً متفاوت است. این را در این مورد می‌بینیم که او از ابتدا تا انتها سرنوشت خود را تعیین می‌کند. طبق پیشگویی کتاب مقدس او به عنوان عیسی موعود روزی سوار بر الاغ و از سمت کوه نفت آمد. عیسی این اعمال را دقیقاً انجام داد و مژده خود را به ارمغان آورد. با آمدن او در ابتدا افراد کمی به او مجذوب شدند ولی با گذشت اندکی زمان به پیروان او افزوده شد و او را اینگونه می‌ستاییدند:

"ای پسر داوود، ای ناجی ما! ستایش باد خدای یگانه حقیقی! ای نجات دهنده بزرگ!"

تا امروز من می‌توانم شور و شوق این افراد را درک کنم. آنها واقعا پر از شادی و امید بودند و اجرای رویاهای خود را در عیسی مشاهده می‌کردند. آیا می‌توانید با چنین شور و شوقی همدلی کنید؟ آیا می‌توانید تصور کنید که یک گروه بزرگی از مردم فقط برای یک چیز خوشحال هستند و از آن لذت می‌برند؟ شاید امروز ما در یک استادیوم فوتبال چنین امری را ببینیم. اگر تیم خودی یک گل به ثمر رساند خیلی شور و شوق دارد. اما البته این شادی تنها زمانی حفظ می‌شود که تیم دیگری گلزنی نکند. همانطور که ما از شکوه و شادی فوتبال لذت می‌بریم، مردم در اطراف عیسی نیز در واقع چنین تجربه‌ای داشتند. در آزمون کلمه ناجی برای یهودیان به معنی یاری دهنده و نجات بخش بود. چون آنها امید و انتظارهای زیادی از عیسی داشتند. آنها خواستار داشتن یک کشور مستقل و پرداخت مالیات کمتر بودند. و همچنین می‌خواستند بتوانند کشور خود را به صورت آزادانه داشته باشند. آنها در این فکر بودند که عیسی برای همین منظور می‌

آید تا همه اینها را به صورت حقیقت در بیاورد. این آرزوی تمام یهودیان آنزمان بود. ولی این رویای آنها به ثمر نرسید. حال چه ناامیدی بزرگی پیش می آید زمانی که آنها مجبور به زجر دادن ناجی خود می شوند و رویای خودشان را به یک کابوس تبدیل می کنند و در انتها او را به صلیب می کشند. ولی همه ی ما می دانیم که خواست عیسی چه بوده است. هر کسی که پیامبر ساخاریا ۹ - ۹ را خوانده باشد این را می فهمد که عیسی سوار بر الاغ خواهد آمد برای برپایی مسیر زندگی جاویدان و نه برای ساختن سلطنت جدیدی بر ضد حکومت رم. او نمی خواست بر ضد حکومت رم قیام کند. راه او در مسیر دیگری قرار داشت. او می خواست خودش را بر روی صلیب برایمان قربانی کند. اگر او این عمل را برایمان انجام داد، پس نتیجه می گیریم که او همیشه برایمان باقی می ماند. عیسی نمی خواهد که زندگی مان را در اینجا با هدایای روز کریسمس و یا چیزهای تزئینی بر روی درخت کریسمس زیبا بکند. او قصد ندارد که به ما انسان ها در یک بازه زمانی مشخص یک راه و روش زندگی کردن را نشان دهد تا ما را آگاه سازد. بلکه او می خواهد تا ابد در کنار ما باقی بماند. همانند آن یهودیانی که از او انتظار بر قراری یک حکومت بزرگی را داشتند، که خود آن خواست بسیار کمی بود. عیسی نمی خواست که فقط در اینجا یک ملکوت را بنا نهد بلکه ملکوت او برای همیشه جاویدان است. از روزهای اول عیسی مرگ نهایی خود را بر روی صلیب اعلام می کرد. در این مورد اشتیاق زیادی در عیسی احساس می شد. همین شور و شوق است که دنیای رنگی ما را از هیچ چیز ایجاد کرده است. این اشتیاق و اعتقاد را می توان از کلیه کارهای عیسی مسیح تا امروز بینیم. و من بعد از اشتیاق عیسی، شور و هیجان مردم را هم می بینم. افرادی که برای اولین بار می خواستند عیسی را به عنوان پادشاه جهان معرفی کنند. و سپس می خواستند او را مصلوب کنند. اشتیاق در انسانها وجود دارد. اما آنها معمولاً برای چیزی اشتباه در هیجان هستند. خواسته های قلبی مان چطور است؟ برای کدام چیز امروز شور و شوق داریم؟

حال، انتظار و امید ما در اولین هفته ادونت؟ عده ای شروع به جمع آوری لیستی از آرزوهایشان می نمایند. چیزهایی که آرزوی داشتن آنها را دارند. در اقتصاد امروزه طوری برنامه ریزی شده است که همه این آرزوها پیش بینی شده باشد و تلاش برای تحقق آن شروع شده است، که می توان برخی از آن ها را نام برد. مثلاً: غذای بیشتر، نوشیدنی متنوع تر، اسباب بازی های زیادتر، وسایل الکتریکی پیشرفته تر و هر وسیله جدیدی که بازارها می توانند در عرصه فروش قرار دهند. اگر آرزوهایمان بدین صورت باشد دیگر ما فرقی با آن یهودیان آن زمان نداریم که فقط به فکر داشتن موقعیت و امکانات دنیوی بودند. اما عیسی چیز دیگری می خواهد. نه تنها می خواهد از کریسمس برای مدت کوتاهی از ما دیدن کند، بلکه می خواهد با ما حرکت کند! او می خواهد با ما باشد. او همچنین می خواهد در عمیق ترین نیازهای ما باشد! بله، او می خواهد حرف خلاقانه اش درباره مرگ ما را بیان کند و می خواهد همیشه با ما باشد. آیا این چیزی نیست که ما بتوانیم در مورد آن هیجان زده باشیم؟ وقتی تاریخ کلیسای مسیح را نگاه می کنم، دوباره و دوباره چنین نقاط روشنی را می بینم. زمانی که مردم به طور ناگهانی کلمه خدا را فهمیدند و از این کلام خدا در شور و شوق بودند. پس از آن، آنها می توانستند همه چیز را ترک کنند و فقط با عیسی مسیح باشند. امروز من این احساس را نمی بینم. احساس غرور و بهترین آرزوهایمان مثل شن و ماسه از میان انگشت هایمان فرو می ریزند. ما انسان ها مثل خدا نیستیم و نزدیک خداوند نخواهیم ماند. ما نمی توانیم از هیچ چیز دنیا ایجاد کنیم. ما عیسی نیستیم که تمام عمر خود را برای ما صرف کرد. ما در فعالیت هایمان تنها ثابت می کنیم که برای خودمان نگرانیم. پس عیسی پروردگار ما چنین نکرد. همانطور که او را در مسیر خود به اورشلیم می بینیم. با او، من می توانم با تمام اعتقاد و شور و شوق همدلی کنم. هدف او در حال حاضر این است. باید به اورشلیم برود. او باید بمیرد و او اجازه نمی دهد هیچ کس و هیچ چیز از راه او دور شود. برای این که ما بتوانیم زندگی کنیم! حال عیسی چه کار می کند؟ او با نشان دادن اعمال خود، به سوی ما می آید. او همچون یک آدم افتاده و نه مغرور به پیش ما می آید. و یا حتی در جاهایی در پیش ما قرار می گیرد که ما اصلاً فکر آن را هم نمی کنیم. شاید هم زمان بودن عیسی در نزد ما هنگامی به مغز ما خطور کند که ما خیلی احساس با ایمان بودن می کنیم و یا توانایی انجام فعالیت های گوناگونی را داریم. او ولی توسط کلمات خیلی ساده به سوی ما می آید و یا در زمانی که ما از عهده کاری بر نمی آییم در کنار ما قرار می گیرد. در زمان پذیرفتن غسل تعمید و یا دریافت نان و شراب، ما عملی از خودمان نشان نمی دهیم. بلکه خدا در ما شروع به کار کرده، هدف خودش را به اجرا در می آورد. به همان اندازه کمی که عیسی می خواست در مقابل رومی های آنزمان به قیام برخیزد، الان هم او نمی خواهد کسی توسط زور و یا سلطه یکی از پیروان او باشد. او به صورت یک آدم خیلی خونسرد به پیش ما می آید. بدین صورت که اگر کسی به دعوت او نه بگوید و یا میلی به همراهی کردن عیسی مسیح نداشته باشد، بر سر او یک رعد و برق از آسمان روانه نمی کند تا او را بکشد. او به همه زمان کافی می دهد. ولی او در هر صورت چه ما بخواهیم و چه عملی در مقابل او انجام ندهیم، باز هم پادشاه ما باقی خواهد ماند. حتی اگر ما را مجبور نکند، باز هم برای ما بهترین ها را می خواهد، که ما یکی از بندگان او بشویم. او قصد دارد که ملکوتش را اینجا برقرار کند از اینرو به ما اینگونه یاد می دهد که به سوی او دعا کنیم: "ای خدا ملکوت تو بیاید" این دعا به معنی بر آورده شدن آرزوهای مالی و یا دریافت

قدرت نیست، بلکه این است که آن گنج حقیقی که همان روح القدس است در خانه ما باشد. فقط اینگونه خدا می تواند ما را از چنگال شیطان محافظت نماید. بدین ترتیب ما می توانیم وقتی که شیطان با وعده های شیرین ما را فریب دهد با پیروزی از میدان درآییم. و یا در این حالت ما می توانیم انتظار این را داشته باشیم که اگر زمانی از این دنیا رفتیم با امید فراوان چشم به زندگی جاویدان داشته باشیم که عیسی قرار است به ما اهدا کند. پس اگر ما بخواهیم در این هفته به پادشاه خود سلام بگوییم با رخت و لباس تازه خود پذیرای او نمی شویم، بلکه با ایمانی که در قلب مان است. زمانی که ما با قلبی باز ایمان خودمان را به زبان می آوریم باعث سرایت آن به دیگران می شویم. در آن زمان، وقتی که عده ای به پیشواز عیسی رفته بودند، دیگران برقی در چشم های آنها دیده بودند و همین باعث سرایت ایمانشان به دیگران شده بود و در هر لحظه به تعداد آنها افزوده می شد. ایمان ما همیشه می تواند به دیگران منتقل شود. ایمان ما بیشتر از یک مه و یا خاک است چون می تواند به افراد دیگر انتقال پیدا کند. آن ایمانی که درهای جهنم را می بندد، همان ایمان غیر قابل دیدنی است که انسان های لجوج و متکبر آن را رد می کنند. و هر بار باعث به صلیب کشیدن عیسی می شوند. این ایمان همانند آن آرزوی آمریکایی ها و یا یهودی ها و یا آلمانی ها به ناامیدی تبدیل نمی گردد. ستایش باد خدای یگانه ی حقیقی! ای نجات دهنده ی بزرگ! به خاطر همین ما او را اینگونه صدا می زنیم: ای ناجی ما! کمک کن به ما تا ما هم همان جا بیاییم که تو هستی! جایی که برای همیشه در کنار تو باشیم! آمین